



۲۰۱۸/۰۷/۰۲

دوکتور محمد اکبر یوسفی

مبداء دولت و ملت در جامعه بشری!

یادداشت: این مقاله درست بتاريخ ۰۷/۰۲/۲۰۱۱ تحریر و در همان سال نشر شده است، حال فقط با اصلاح اشتباهات احتمالی "نایبی"، و اضافات جملات محدود چند، دوباره برای نشر در "آریانا افغانستان آنلاین" فرستاده شد.

رشد و تکامل اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، در مراحل مختلف تاریخ، همیشه مورد مطالعه و پژوهش های علما قرار داشته است. فیلسوفان، اقتصاد دانان و هم چنان دانشمندان علوم اجتماعی و غیره در طرز دید و تحلیل خویش بیک نظر نبوده اند. طرز دید علمای جناح «چپ»، بطور نمونه، مراحل تاریخی را در چهارچوب عناوین «ماتریالیسم تاریخی» و «ماتریالیسم دیالکتیک» تقسیم داشته، از دوره های «کمون اولیه»، «بردگی»، «فیودالی» و «سرمایداری» که متعاقباً مراحل مختلف انکشاف سرمایداری را نیز تعریف نموده اند، «سوسیالیسم» و «کمونیسم» را هم بمثابة بدیل یا "الترناتیف" در برابر نظام های قبلی، بخصوص در برابر "سرمایداری"، قرار می داده اند. تعریف دولت را بطور خلص مناسباتی می دانسته اند که، حاکمیت یک طبقه بر طبقه دیگر را تمثیل می نموده است. در تعریف طبقات و قشر های اجتماعی، موضوع «استثمار فرد از فرد» را به مرکز توجه قرار داده بودند.

از همان آغاز دولت را، به مثابه یک وسیله تحمیل زور، یک طبقه بر طبقه دیگر می دیده اند. در حقیقت همان اشکال دولت هایی را که از نظر آنها، قابل قبول نبوده است، تشریح نموده اند. آن انواع دولت هایی را که به آن مهر سوسیالیسم زده اند، توضیحات رسمی آنها هم با حقایق کاملاً، مطابقت نداشته است. از نیروی تولید بیشتر موضوع «اضافه تولید» و غیره بر حسب "ترمینولوژی" های وقت «اقتصاد سیاسی»، تحت بحث قرار می داده اند، که در آنوقت به تشدید تضاد ها کمک می نموده اند. بر مبنای آن، «اصول مبارزه طبقاتی» و به اصطلاح تیئوری های «انقلاب» و «دیکتاتوری پرولتاریا» را مطرح داشته اند. در مقابل علما و دانشمندانی قرار داشته اند که در مخالفت با این طرز دید بوده، قانونمندی های اقتصاد را از زاویه دیگری مشاهده می نموده اند، مشی تکامل تدریجی و یا تحول تکاملی تدریجی را ترجیح می داده اند، معتقد بوده اند که انقلاب ها، دستاورد ها را از بین برده، به اصلاح «ظروف چینی را درهم می شکنند».

هدف درین نوشته روی ساختار و نحوه تطبیق قدرت نه، بلکه از جهت تاریخی مورد مطالعه قرار خواهیم داد، تا دیده شود که، بین حاکمیت ای که به آن به مفهوم اصلی کلمه دولت نامیده می شود، با اجتماع که معنی و مفهوم ملت به آن داده شده است، چگونه مناسبات برقرار گردیده است. موضوع ملت گرائی درین بخش بطور فرعی فقط، جایی که نیازی به اشاره روی موضوع باشد، مطرح خواهد شد. توجه بیشتر به اجتماع ای که در مرحله معینی از رشد و تکامل به آن تعریف ملت داده شده است، مورد توجه بیشتر قرار خواهد گرفت.

علمای تاریخ با ز از خود شیوه مشاهدات دیگری داشته اند. طبیعتاً در قطار آنها هم تفاوت نظر وجود داشته است، که هر یک از مشاهدات خویش، نتایج متفاوت به نشر سپرده اند. موضوع جدید بودن و قدیمی بودن ملت ها، در طی دهه های اخیر بمثابة موضوع مرکزی، مطالعات ملت و ملت گرائی قرار گرفته است. از نظر "بنجامین ویست"، پدیده ملت گرائی، بیشتر پدیده ایست جدید، نه آنچه که بعضاً "قدیمی" و "ابدی"، از همان آغاز حیات بشر مدعی اند و در آینده هم چنان تا ابد، از موجودیت آن حرف می زنند.

بر اساس ارزیابی ایرنیست گیلنر، بشریت سه مرحله اساسی را در تاریخ پشت سر گذاشته است. مرحله قبل از زراعت، زراعت و صنعت. مرحله قبل از زراعت را، بنام دوره شکار و جمع آوری، نام برده، درین جا این مرحله را نا دیده گرفته، می گوید، دوره های مذکور به نسبت کوتاه بودن آن دوره ها، برای یک نوع از تقسیم کار سیاسی، که برای تعریف دولت از اهمیت برخوردار بوده باشد، از دید او ناچیز شناخته شده است. بدین ترتیب در آن مراحل، سؤال دولت مطرح شده نمی تواند. زیرا دولت باید بمثابة یک نظام با ثبات و تطبیق کننده تأسیسات تخصصی شناخته شود. گیلنر اینرا هم تذکر می هد که با وجود

موجودیت دولت ها، در اکثریت جوامع زراعتی، باز هم تأکیداً می نویسد که همه این جوامع زراعتی، دولت نداشته اند. (گیلنر، ص ۱۲-۱۳، ۱۹۹۵)

نتایج تحقیقات باستان شناسی که بیش از سه دهه قبل در یک مجله علمی در سال ۱۹۸۱م در باره افغانستان به نشر رسیده است، چنین بیان می گردد: «برطبق سلاح های ساده سنگی ای که در ولایت غزنی بدست آمده است، حدس زده می شود که، از ۲۰۰۰۰۰ الی ۱۰۰۰۰۰ سال به اینطرف، اولین انسان باید درین قلمرو قدم گذاشته باشد. گفته می شود که در مغاره ها و در تحت پناه گاه های سنگلاخ های، "پیک دار" در دامنه های کوه ها، بسر می برده اند. همین منبع هم چنان از موجودیت قرار گاه های، شکاری ها در زمانه های اولیه، در گذشته ۶۰۰۰۰ تا ۳۵۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح، در تحت سنگلاخ های "دره کوور" (Darai-Kur)، در شمال افغانستان، جائی که پرزه جات و اسباب سنگی، بدست آمده، گزارش داده شده است. همین منبع تحقیقاتی همچنان از رشد زراعت و تربیه حیوانات در قلمرو افغانستان امروز، در وقفه ۴۰۰۰ تا ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد، یاد آور می گردد.

در عین حال از موجودیت بقایای مس که در قلمرو افغانستان استفاده می شده است، معلومات می دهند. از مس و "برنز" ("برنج")، تیر، کارد و زیورات می ساخته اند. عالی ترین مرحله، شگوفایی را اقوام قندهار در سه هزارم سال قبل از میلاد گواهی می دهد. چون منطقه مسکونی "مندیگک" بر حسب شواهد، حیثیت شهر مرکزی را داشته است. (مجله علمی سال ۱۹۸۱)

برخلاف، جمعیت های زراعتی، که البته نه همه، دارای سازمان دولتی بوده اند، البته برخی ازین دولت ها را «گیلنر» نیرومند، عده ای را هم ضعیف و بعضی ها را هم مستبد یافته است. او تذکر می دهد که بعضی ازین دولت ها، از سرحدات خود دفاع می نموده اند. بدین معنی که دولت ها در مقایسه با درجه قوت و قدرت متفاوت بوده اند. «گیلنر» هم چنان تأکید می نماید که در مرحله زراعتی در تاریخ بشریت، موجودیت دولت فقط یک نوع اختیاری یا حیثیت «آپشن» (Option) را داشته است. صرفنظر از آنچه، که اشکال خیلی متحول و متفاوت را هم در تاریخ داشته است. در مرحله شکار و جمع آوری چنین «آپشن» و یاقق انتخاب و اختیار وجود نداشته است. اما در تفاوت با این مراحل، در ادوار زراعتی و صنعتی (بغرنجتر از همه)، دولت، دیگر بر طبق «آپشن» یا اختیاری نه، بلکه بمثابة شرط اجتناب نا پذیر و به ضرورت و جبر تاریخی مبدل گردیده است. «گیلنر» درینجا از شیوه حکایت "هیگل"، بدین متن می نویسد: «در سابق هیچکس دولت نداشت، بعد عده و بلاخره همه، آنرا داشتند.»

اشکالی را که دولت بخود می گیرد، طبیعتاً خیلی متحول و متفاوت می باشد. مؤلف همچنان ازیکسلسله عنعنات در "تینوری" اجتماع نظیر - انارشیزم، مارکسیسم - که در نتیجه، آنها، حتی بطور خاص در جامعه صنعتی، دولت را قابل چشم پوشی، می شناخته اند، کم از کم در تحت شرایط مساعد و یا نظر به حالت، وقتی تشکل می یافته است، که از نگاه زمان، به پختگی لازم قدم می گذاشته است. «گیلنر» درین رابطه می افزاید، که البته دلایل کافی و قوی موجود است، که این "تیسیز" مورد شک و تردید قرار گیرد. زیرا جامعه صنعتی خیلی ها بزرگ بوده، و با سطح زندگی ای که به آن عادت صورت گرفته است، وابسته است. این سیستم به نسبت پیچیدگی خاص به همکاری در جهت تقسیم بغرنج کار نیاز میرم دارد.

فیلسوف متوفی، "کار رایموند پوپر"، در مقدمه کتاب "بیچارگی مکت تاریخی" یا "بیچارگی هیستوریسیزموس" می نویسد که: «مشغولیت علمی با مسائل اجتماعی و سیاسی، بندرت جوانتر از دلچسپی های علمی در جهان شناسی و "فزیک" شناخته می شود. او تذکر می دهد، که در قرون اوسطی "افلاتون" تینوری سیاسی را اساس گذاشته و ارسطو هم چنان، "تینوری دولت" را با اساسات قوانین فورمولبندی نموده است. این قدم ها را بمفهوم پیشرفت هایی بزرگی در علوم اجتماعی نسبت به علوم طبیعی فکر می کرده اند، اما با "گالیلای" و "نیوتن"، فزیک موفقیتهای "غیر منتظره" و پیشروی نسبت به سایر علوم نشان داده است. متعاقباً از زمان "لوئیز پاستیور"، بیولوژی نیز، قدم های بزرگی، به پیش برداشته است. در مقایسه با سایر ساحات، "میتود" های تحقیقاتی فزیک، نتایج بیشتر داشته است، که بعداً تلاش های آگاهانه در جهت تقلید از "میتود های" فزیک، در ساحات علوم دیگر، صورت گرفته است.»

مؤرخین می دانند، که از قریب ۵۰۰ سال قبل از میلاد، "فیلسوفان" یونانی، منجمله "سقراط"، افلاتون (شاگرد سقراط) و "ارسطو" (شاگرد افلاتون)، در مورد "میتود ها" و اساسات "تحقیقات" علمی می اندیشیدند. "ارسطو" را به عنوان مثال، بنیادگذار، "تحقیقات علمی" یاد نموده اند، که هدف آن دریافت ریشه و هسته اشیا و پدیده ها، یعنی ماهیت اصلی هر پدیده بوده است. نزد آن "فیلسوفان" در آن انواع سؤالات چون: "ماده چیست؟"، "قوه چیست؟" و "عدالت چیست؟". به همین ترتیب، اینها بوده اند که "دموکراسی آن" را تهداب گذاری کرده اند. تعریف دولت هم چنان توسط همان فیلسوفان انجام یافته است، که اخلاق را منجمله با فلسفه سیاسی در امر خوشبختی انسان، مرتبط ساخته اند. خلاصه اینکه مفهوم دولت و حیات دولتی، یعنی حاکمیت های سیاسی، دارای سابقه دیرینه است.

از نظر «گیلنر»، حقیقت آنست که ملت ها و دولت ها، پدیده های تاریخی اند، نه لزوم همگانی و همیشگی، نه ملت ها و نه هم دولت ها، در تحت همه شرایط وجود داشته اند. علاوه از آن، بقول «گیلنر»، ملت ها و دولت ها از عین پدیده نیستند. او می گوید که در نتیجه اهداف ناسیو نالیزم یا ملت گرانی هر دو یا یکدیگر معین گردیده اند. هر یک را به تنهایی فاجعه خوانده

است. لیکن قبل از آنکه، برای یکدیگر، معین شده می توانستند، باید هر یک ازین دو ایجاد شده می بود، بروز آنها مستقل از همدیگر، تصادفی بوده است. «گیلنر» تأکید می ورزد که دولت با اطمینان کامل، بدون کمک ملت یا بعرضه وجود گذاشته است. عده از ملت ها، بنا بر دعای دولت های خود آنها، بوجود نیامده اند. قبلاً هم بحث می تواند روی آن صورت گیرد، که آیا تصویرمعیاری و اصولی ملت بمفهوم جدید یا مدرن آن، موجودیت مقدماتی دولت را تقاضا نمی نماید. (گیلنر، ص ۱۶، ۱۹۹۵م)

مؤلف در مرحله زراعتی، انکشافی را توضیح می کند که آنرا با پروسه ایجاد دولت قابل مقایسه میداند. درین مرحله از بروز کلتور و یا از فرهنگ خط و سواد، یاد آور می شود. با این پدیده استدلال می نماید که اساس شیوه و سیستم اختصاصی شدن آموزش پیش آغاز می گردد، لیکن یاد آور می شود که همه جوامع زراعتی یکپاره به آن دست نیافته اند. درین جا نیز از "هیگل" چنین حکایت می کند: «در آغاز هیچکس نمی توانست بخواند، بعد یکعده می توانستند، در نهایت همه». ازین نمونه اظهار، اقلاً بر می آید که، فرهنگ خط و سواد در سه مرحله بزرگ زمان بشریت توانسته است تحقق یابد. در مرحله وسطی ویا، مرحله زراعتی فقط عده از انسانها، می توانسته اند، بخوانند. در درون جوامع ای که، مالک خط بوده اند، هنوز فقط یک تعداد به آن بلدیت داشته اند، نه همه. ازین وضع چنین بر می آید که کلمه نوشته شده، نخست فقط توسط، مسئولین محاسبه، افراد "بل نویس" و تحصیلداران مالیات، صورت می گرفته است.

با در نظر داشت حقایق، به همه "راسیست های" گروپ های "اینتی" افغانستان گوشزد می گردد، که در توصیف از "نیاکان" و «تمدن های» افسانوی، به اضافه روی و مبالغه نپردازند. تقلید از جوامع بیگانه را هم، مانند آگاهی های سیاسی اداری و یا رهبری دولتی، اختراع خود آنها، ندانند. جامعه ما در حقیقت تا اکنون بقایای از همان دوران، "زراعتی" را هم در کشور حفظ نموده است. از عدم قابلیت سواد خواندن و نوشتن تا اکنون، به پیمانۀ وسیع رنج می برند.

قدیمی ترین آثار کاربرد حروف و علائم نوشته را درلیست ها، گزارش می دهند. بعد از آنکه این چنین هنر رشد می یابد، کلمات نوشته شده به اهداف دیگر، نظیر قوانین، قرارداد ها و بالاخره در اوامر خدایی، نیز کاربرد آنرا می یابند. بتدریج روحانیون،

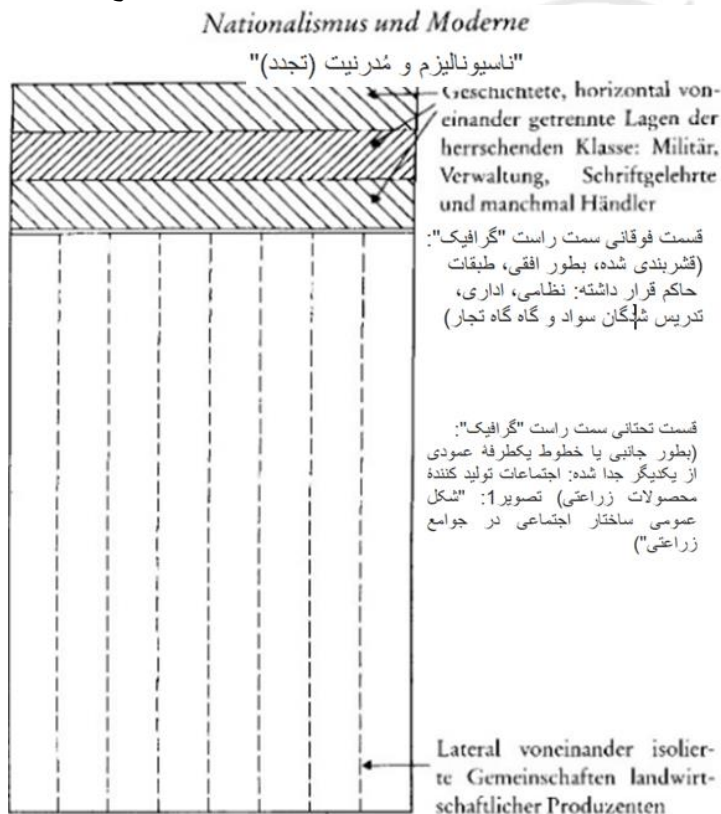


Abbildung 1
Allgemeine Form der Sozialstruktur in agrarischen Gesellschaften

ارگانهای قانونگذاری، پیش برندگان محاکم، اداره ها، نیازمندی به چنین متخصصین را نشان داده، بدین ترتیب فاصله قشری میان، صاحبان سواد و بی سواد آن، در مجموع و به همین ترتیب بین بخش های مختلف قدرت، خصوصاً در رابطه با داشتن صلاحیت، در یافت اطلاعات و غیره بوجود می آید.

«گیلنر» در کتابش گرافی را در رابطه با ساختار اجتماعی در جامعه زراعتی به نشر سپرده است که در قسمت فوقانی سه گروپ را که از نگاه کمیت کم، ولی صلاحیت های آنها در ارتباط با هرم قدرت خیلی بلند بوده، متباقی افراد یا رعیت، قسمت اعظمی، قریب تمام جامعه را تشکیل می داده است. در بلند ترین مقام نظامیان، بحیث طبقه حاکم، متخصصان سواد، بخش اداره و گاهی هم بخش تجارت، را می ساخته است. متباقی همه کارکنان و یا مؤلدين زراعت را تشکیل می داده است.

"راسیسم" تصور غیر انسانی و مضر است: وقتی به گذشته قریب پنجاه سال قبل، بطور مقایسوی نظر اندازیم، در سراسر جهان، بر موضوعات "دینی" بیشتر، مباحث صورت می گیرد. بطور مشخص، بر حسب ارزیابی "شپیگل" چاپ آلمان، در

جامعه آلمان بطور نمونه، در رابطه با "دین اسلام" که پیروان آنرا، بر اساس همین ارزیابی، با کمیت ۱/۷ میلیارد انسان، در همه قاره ها و کشورها، بسر می برند، در حلقات اجتماعی این کشور، به پیمانۀ وسیع سخن زده می شود، قضاوت ها و موضعگیری های آنها، الی "درون جامعه مدنی"، تا حدی هم بطور آشکارا، "راسیستی" شناخته شده

است. تشخیص "شپیگل" از مباحث جاری اینست که حوادث بصورت انفرادی و مجزا در نظر گرفته نمی شود، بلکه بر مجموعه کلی گروپ، مهر عام و کلی کوبیده می شود. بدین ترتیب، تصویر "دشمن" ایجاد می گردد، که در نتیجه، افاده های "جنگ کلتور ها" و یا "مبارزه کلتور ها" نیز بزبان آورده می شود و بصورت عموم، "تهدید" علیه خود آنها، از آن حالت می بینند. بدین ترتیب بر کانون "ارزش های" غربی، سوگند یاد می کنند و از آنجا در تحت تأثیر انگیزه های "دشمن ستیزی"، با قصد نابودی "کلتوری مذهبی"، نسبت می دهند. در گزارش "شپیگل"، نمونه های از اعمال خشن افراد منسوب به کشورها و یا پیرو عقاید معین دینی، ذکر شده، بعداً نتایجگیری می کند، که این چنین وقایع چگونه، موضعگیری ها و تعاریف "راسیستی" را سبب می شود. در متن "شپیگل" چنین می خوانیم: «"راسیزم" بعنوان تفاوت، "ما" و "آنها" را تعریف می کند و همواره واضح می گردد، وقتی یک ضربه صورت می گیرد و یا آنچه که بمثابة یک ضربه اعلام می شود. در ماه جولای سال قبل یکسلسله حوادث صورت پذیرفته است، که در یک صف مطابقت می کند و نتایجگیری آنرا نوعی از تهدید، افاده می کنند. بتاريخ ۱۸ جولای ۲۰۱۶م یک افغان ۱۷ ساله با یک تیر بر مسافری یک قطار محلی حمله می برد و پنج انسان را شدیداً مجروح می سازد. بتاريخ ۲۴ جولای، یک تبعه ۲۷ ساله سوریه "بمبی" را در "انسباخ" (Ansbach) منفجر می سازد، خودش را می کشد و ۱۵ شخص دیگر را مجروح می سازد، که ۴ نفر مجروحین آن حادثه، شدید یاد شده اند. هر دوی این عاملین اعلام داشته اند، که بنام خدا عمل نموده اند، در عین زمان هر یک از "ویدیو های یوتوب" را در سطح جهان، به عنوان اسناد ثبوت می شناسند، که توطئه، علیه "ما" تعریف می گردد...»

در حلقهات "روشنفکری" افغانی نیز با شباهت ها، اظهارات مختلف و احساساتی با ادعا های "ناسیونالیستی" شنیده می شود. بطور نمونه از دهه های طولانی به اینطرف، گاهی هم در تحت نام جانبداری از "مُدرنیزم"، مطالبی شرح می گردد، که اصلاً با "مُدرنیزم" رابطه صریح نداشته، بلکه در قید نظرات تنگ نظرانه "راسیزم" افاده می شود.

ضمن ابراز "نگرانی" از "هجوم فرهنگی"، حتی از مفاهیم "تروریزم فرهنگی"، نیز سخن بزبان می آورند، که ممکن اثرات فریبنده تبلیغاتی، بخاطر تحریک احساسات عامه داشته باشد، اما با چنین اختراعات جدید مفاهیم، نه درد مردم دوا شده می تواند، و نه هم راه را بسوی صلح باز ساخته می تواند. در هیچ یک پدیده کلتوری، که انسان برای بهبود زندگی بوجود آورده است، کدام ضرر نهفته نیست. صرفنظر از اینکه مفهوم "هویت ملی" و تصورات و تعاریف متفاوت در تحت مفهوم "هویت ملی"، یک جامعه از جانب مؤرخین و علمای اجتماعی، مورد سؤال قرار گرفته است، باز هم چنین یک مفهوم، تنها تابع یک شاخص، بطور نمونه، تابع زبان و یا تاریخ کهن آن خلاصه نمی گردد.

در مقدمه اسناد کنفرانس "کمیته سویدنی برای افغانستان"، که در سال ۱۹۹۹م، تدویر یافته بود، می خوانیم: «چنین بنظر می رسد، که افغانستان از یک نزاع بی پایان و بحران ثابت، در عذاب بسر می برد. گزارشات ازین کشور، سبب زنگ خطر شده است. آیا افغانستان یک آینده دارد، چه چیز با خود خواهد آورد؟ متباقی جهان چه می تواند انجام انجام دهد؟». این کنفرانس که قریب دو سال بعد از ورود "طالبان" به کابل، تدویر یافته بود، آنرا در آستانه قدم گذاشتن به قرن ۲۱ یاد نموده است. در آنزمان که حدود هفت سال از وضعیت جدید "جنگ داخلی تنظیمی" می گذشت، موقف قدرت های بزرگ در رابطه با افغانستان، دستخوش تغییراتی گردیده بود. قریب یک دهه از "بازگشت قوای شوروی می گذشت، در عین حال موازی با "جنگ داخلی" در افغانستان، "نظام سیاسی" در اتحاد شوروی" از هم فرو پاشید و "پیمان نظامی وارسا" که در سالهای "جنگ سرد" در برابر "ناتو" قرار داشت، هم چنان منحل و "اتحاد" سابق که در تحت نام "اروپای شرقی" وجود داشت، نیز برهم خورد.

در حال حاضر قسمت اعظم دانشمندان تاریخ برین عقیده اند که دولت ها در آغاز، حاکمیت هایی بوده اند که به آنها «دولت های قلمروی» نام داده اند، مفهوم دولت هائی که در پیوند با منشاء «اینتی» و یا مبتنی بر آن بوجود آمده اند، نخست در قرن نوزدهم، وارد مفاهیم تاریخی گردیده است. در قلمرو افغانستان، ۲۶۴ (حال ۲۷۱) سال قبل از حاکمیت دولتی تحت قیادت احمد شاه بابا بر قرار گردیده است، که مصادف با قریب چهار سال قبل آغاز انقلاب فرانسه بوده است. احمد شاه ابدالی که به سن ۲۵ سالگی، پادشاه شده است و در کوتاه ترین فرصت قلمرو هایی را تحت تسلط خود در آورده است، و به سن ۵۱ سالگی از جهان چشم می بندد. در آنزمان، قریب ۱۶ سال، به آغاز پروسه انقلابی در فرانسه باقی مانده بود. بدین معنی که مفهوم ملت بمعنی "مُدرن" آن هنوز وجود نداشته است. دانشمندان تاریخ اکثراً، منشاء ملت و دولت های ملی را بعد از انقلاب فرانسه می بینند. در جهان آنوقت هنوز نمونه های دولت های قلمروی که قبلاً "تذکار یافت، شناخته می شده است، که در اکثریت مناطق جهان، مسلط بوده اند.

البته کسانی هم وجود دارند که به همیشگی، ابدیت و پایداری ملت معتقد اند، علاوه برین که اقلیت را تشکیل می دهند، بنابر استدلال طرفداران تجدد، که می گویند، برای ثبوت ادعاهای آنها، اسناد ثبوت نداشته، بعضی ها هم اشتباه آمیز، گروپ های «اینتی» را با مفهوم ملت یکی می دانند.

طرز دید «انتونی سمیت» در رابطه با همیشگی در کتابش بنام، «ملت گرائی و تجدد»، طوری است، که اساساً، تجدد خواهی کلاسیک، یا باستانی، بخصوص «مُودل» ملت - سازی، عکس العملی بوده است، در برابر سکوت و خاموشی مکرر در برابر آیدیاها و اصول نسل های گذشته دانشمندان ملت گرائی، که عده زیادی از آنها فرضیه های اساسی ملت گرائی ماحول خویش را پذیرفته بودند، مگر باز هم از مواضع اعلامیه های بیشتر افراطی فاصله می گرفتند. این امر در زبان آنها بوضاحت آشکارا بوده است. اغلباً مفکوره «نژاد» را با مفهوم ملت مساوی قرار می داده اند، که در مشخصات ملی، اصول تاریخ را اساس می دیدند. چنین حالت تمایلات، قضاوت در وقایع بین المللی و در مناسبات به نقش بازیگران ملی، تقدم بخشیدن به منافع ملی را با خود داشت. در عقب چنین افکار و نظرات، دورنمایی قرار داشت که به ملت ها بمفهوم اساس جمعیت تاریخ نگریسته اند، که فوراً "مهر قدیمی و حتی خیلی قدیمی بر آن کوبیده شد. بدین ترتیب، احساسات ملی و شعور را بحیث اساس عناصر پدیده های تاریخی و اصول عمده توضیحی شناخته اند. سمیت برین عقیده است که ما می توانیم مفاهیم فوق را بمثابه شروط همیشگی همین دورنما، بپذیریم. عده زیادی و منجمله یک تاریخ معروف در برتانیه، فرانسه، جرمنی و کشور های دیگر روح این دور نما را پذیرفتند، و حکایت ملی را به شیوه، یک آغاز خشن بازگو داشته اند، مهاجرت قدیمی، دوره های تقدسات و قهرمانان، تغییرات و برده گی، امتناع و دوباره بروز آینده شهرت و جلال. سمیت درین قسمت هم چنان می نویسد که مؤرخین جدی زیادی، رضایت داشته اند، تا فعالیت های رهبران ملی و ارستوکراسی را در مرحله انتیک و قرون اوسطی را با دقت ارزیابی نمایند. بدین ترتیب مرکزیت و تداوم مفکوره و اعلامیه های ملی را در تاریخ نمایش می دهند. همه اینها، بر اساس ارزیابی و مطالعات سمیت، تحت سؤال قرار گرفته و در اوج جریانات تجدد از صحنه به دور انداخته شده است. برای چنین دانشمندان، ادعا های مبتنی بر همیشگی یا ثبوت نا پذیر و یا غلط بوده اند.

در نتیجه چنین مدعی شده اند:

- ۱ - ملت ها هیچوقت قدیمی و خیلی کهنه نبوده اند. این فرضیه در هیچ سند مشاهداتی و یا در همچو اسناد عقیدتی در مجموعه های فرهنگ "مُدرن"، دیده نشده است.
 - ۲ - ملت به هیچ مفهوم ثابت و بخشیده شده نبوده است، که در طبیعت وجود داشته بوده باشد، و یا از همان لحظات اول حضور داشته بوده باشد. هر یک از چنین ادعاها، پنداری است عقیدتی که از جانب هیچ یک از مشاهدات تاریخی و علوم اجتماعی مورد حمایت قرار گرفته نمی تواند.
 - ۳ - بسیاری از ملت ها، نسبتاً جوان بوده اند، هر دو در اروپا و متعاقباً در افریقا و آسیا، تنها برای تکذیب خصوصیت قدیمی بودن ملت ها، کافی شناخته می شود.
 - ۴ - ما نمی توانیم و هم نباید عناصر و اعضای ملت های جدید و ملت گرائی ها را، به قبل از زمان "مُدرن" و تجمعات، زمان اولیه و احساسات، چون ملت گرائی عطف به گذشته تعبیر نماییم. این امر فقط به معشوشیت تفاهم از هویت های کاملاً متفاوت، اجتماعات و مناسبات جهان قدیم و قرون اوسطانی، خواهد افزود.
 - ۵ - ملت ها، تولید طبیعت و دارای عمق ریشه یی و یا قوای تاریخی نبوده، بلکه بیشتر محصول انکشاف تاریخی و منطقی در تحت تأثیر فعالیت های پلان شده، ممکن گردیده و لزوم آن در تحت شرایط "مُدرن" بر ملا گردیده است. ("سمیت"، ص ۱۸ - ۱۹، ملت گرائی و مدرنیسم)
- این امر را "سمیت" انتقاد از ماهیت ضد شیوه تاریخی و عقلانی دانسته، می افزاید که این نظر هم چنان در برابر تمام تو ضیحات نسل شناسی شک داشته، آنرا با تحلیل طرح، مطابق نیازمندی، موقف ملت ها در تاریخ و نقش ملت گرائی در جهان "مُدرن" را عوض نموده اند. درین قسمت هم چنان تأکید بعمل می آید، که ملت گرائی ملت ها را خلق نموده است. (ص، ۱۹، "سمیت")



مبداء دولت و ملت در جامعه بشری!

Yusufi_akbar_mabdaae_daolat_melat.pdf